

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

- دلیل سوّم اشاعره بر تغایر طلب و اراده خلاصه‌اش این شد که در مواردی که شارع کفّار را مکلف به ایمان نموده است این‌جا دو صورت دارد: یا خداوند اراده جدّی دارد یا ندارد. اگر اراده جدّی ندارد خوب شما که می‌گویید اراده و طلب اتحاد دارد، وقتی اراده جدّی نبود، طلب جدّی هم نیست و اگر طلب جدّی نبود، تکلیف می‌شود صوری.

اگر خدا اراده دارد و اراده جدّی دارد که کافرین، مؤمن شوند و عصاة اهل طاعت شوند. اگر اراده جدّی باشد این کفار هم ایمان پیدا نکردند، لازمه‌اش تخلف مراد از اراده است و تخلف مراد از اراده هم محال است.

جواب: آخوند يك جوابی را شروع می‌کنند که به دنبال آن اشکالاتی پیدا می‌شود و سرانجام بدی را پیدا می‌کند.

آخوند می‌فرماید: اراده دو جور داریم به عبارت دیگر: این‌که در دلیلتان گفتید در تکلیف کفّار، خداوند یا اراده جدّی ندارد یا اراده دارد، ما شقّ دوّم را اختیار می‌کنیم که خدا در تکلیف کفّار، اراده جدّی دارد ولی ما دو جور اراده داریم:

1- اراده تکوینی.

2- اراده تشریعی.

اراده تکوینی یعنی اراده‌ای که مربوط به کون و وجود و مربوط به خلق است.

و اراده تشریعی یعنی اراده‌ای که مربوط به جهت تشریع است.

توضیح دقیق‌تر: اگر يك وجودی در عالم خارج تحقّقش توقف بر يك سری مقدّمات داشته باشد و متوقف بر مقدّماتی باشد که هر مقدّمه‌ای در يك جهت از جهات این وجود دخالت دارد. این‌جا اگر مصلحت، در وجود من جمیع الجهات باشد یعنی این وجود به جمیع جهاتش و به جمیع ابعادش، مصلحت در این است که این وجود، محقق شود. این يك فرض است. در این فرض اگر مصلحت، در تحقّق وجود من جمیع الجهات باشد اراده‌ای که به این وجود تعلّق پیدا می‌کند يك اراده تکوینی است.

اما گاهی اوقات وجود يك فعلی مقدّماتی دارد ولی مصلحت در يك جهت و يك مقدّمه از این مقدّمات است. مثلاً اگر عبد بخواهد در عالم خارج نماز بخواند، نماز خواندن او مقدّماتی دارد که يك مقدّمه‌اش این است که خدا جعل حکم کند. مقدّمه دوّم این است که بعد از تشریع خدا، عبد، علم به این تشریع پیدا کند زیرا اگر علم پیدا نکند، انگیزه درونی برای انجام فعل پیدا نمی‌کند ... مقدّمه سوّم این است که این انگیزه درونی که از علم بوجود می‌آید يك مزاحمی نداشته باشد این سه‌تا مقدمه لازم است (تشریع -

علم عبد - عدم وجود مزاحم).

اگر مصلحت در يك جهت و در يك مقدّمه از این مقدمات باشد این‌جا اراده‌ای که به آن فعل خارجی به سبب آن يك جهت تعلّق پیدا می‌کند به آن اراده تشریعیه گویند. این‌جا شارع ملاحظه فرموده است وجود این فعل را در خارج به لحاظ تشریع و مصلحت در این دیده است که بگوید: اقيموا الصلاة و مصلحت در وجود فعل به جهت این يك جهت است یعنی تشریع چه این‌که عبد بداند یا نداند و مزاحم باشد یا نباشد.

آن‌جا که فعل مصلحت پیدا می‌کند به جهت این يك جهت و اراده پدید می‌آید، اراده تشریعیه است.

اراده تکوینیّه تعلّق اراده است به يك فعل و وجود يك فعلی من جميع الجهات والمقدمات ولی اراده تشریعی تعلّق اراده است به يك فعلی از جهت تشریع.

از این بیان روشن می‌شود که ما دوتا اراده مغایر با یکدیگر نداریم و اراده تکوینی از سنخ اراده تشریعی است ولی متعلّق آن فرق دارد که اگر اراده به يك فعل من جميع جهات متعلّق باشد می‌شود تکوینی و اگر اراده به يك فعل از يك جهت متعلّق باشد می‌شود تشریعی.

آخوند به اشاعره می‌فرماید: در مسئله تکلیف کفّار، خدا، اراده جدّی دارد به ایمان آوردن آنها؛ ولی این اراده، تکوینی نیست و اراده تشریعی است.

فرق مهمّی که اراده تکوینی و تشریعی دارد این است که در اراده تکوینی تخلف مراد از اراده امکان ندارد زیرا وقتی اراده به وجود فعل من جميع الجهات والمقدمات تعلّق پیدا کرده است، وقتی يك چنین اراده‌ای شد، مراد به دنبال او محقق می‌شود و تخلف مراد از اراده غیر معقول است ولی در اراده تشریعی چون‌که اراده به آن فعل تعلّق گرفته است به جهت تشریع و لذا ممکن است که مراد تخلف پیدا کند و خدا اراده جدّی تشریعی دارد که کفّار ایمان بیاورند ولی ممکن است ایمان نیاورند به جهت مقدمات دیگر که مثلاً مزاحم قوی وجود داشته باشد.

پس در اراده تشریعی تخلف مراد از اراده امکان‌پذیر است. این جواب آخوند.

در انتهای جواب می‌فرمایند: در همین ایمان و کفر هم اگر اراده تشریعی با اراده تکوینی متوافق شدند یعنی اراده تشریعی خدا به ایمان است اگر اراده تکوینی خدا هم همین باشد پس چاره‌اش نیست که ایمان بیاورند.

و اگر اراده تشریعی و تکوینی مخالف شدند یعنی اراده تشریعی به ایمان است و اراده تکوینی به کفر است پس چاره‌ای نیست به کفر.

إن قلت: شما که می‌گویید اگر اراده تکوینی به کفر متعلّق باشد فلا بدّ من الکفر و اگر به ایمان متعلّق باشد فلا بدّ من الایمان و تخلف مراد از اراده هم جایز نیست پس تکلیف به ایمان می‌شود تکلیف به غیر مقدور پس تکلیف قبیح است زیرا یکی از شرایط عقلیه تکلیف، قدرت است و عقل می‌گوید انسان باید نسبت به متعلّق تکلیف قادر باشد پس تکلیف به ایمان، قبیح است زیرا می‌گویید که تخلف مراد از اراده محال است در اراده تکوینی پس اگر خدا تکلیف به ایمان کرد، تکلیف به غیر مقدور است و محال است زیرا در اراده تکوینی، متخلف مراد از اراده محال است و لذا مکلف‌به، اصلاً مقدور نیست.

جواب: ما اراده تکوینی دو نوع داریم: يك اراده تکوینی به موجودات و ممکنات تعلّق پیدا می‌کند بدون هیچ واسطه‌ای، مثلاً خدا اراده کرد خلق انسان را و با نفس اراده خدا، انسان خلق شد. نوع دوّم: اراده تکوینی تعلّق می‌یابد به چیزی با واسطه. و مانحن‌فیه از نوع دوّم است یعنی اراده تکوینی خدا متعلّق است به ایمان و به کفر با واسطه به این بیان: ایمانی که از روی اراده عبد صادر شده باشد، این مجموعش متعلّق اراده تکوینی است. اراده تکوینی تعلّق یافته است به ایمان، ایمانی که صدر عن العبد. یعنی خدا اراده تکوینی کرده است که عبد ایمان بیاورد وقتی که خود عبد هم اراده کند. پس وقتی که اراده عبد به میان آمد، پس ایمان غیر ارادی نیست و می‌شود مقدور و تکلیف به غیر مقدور نیست پس محالی لازم نمی‌آید.

إن قلت: مگر خود همین اراده عبد از ممکنات عالم نیست. خدا نسبت به اراده عبد آیا اراده تکوینی دارد یا نه؟ خدا نسبت به این‌که عبد اراده کند ایمان را یا کفر را، خود همین اراده العبد که در درون عبد است از ممکنات و متعلّق اراده تکوینی خداست.

پس این‌که عبد اراده می‌کند کفر را، قبل از این خدا اراده کرده است که عبد اراده کند کفر را و این‌که عبد اراده می‌کند ایمان را، قبل از این خدا اراده کرده است که عبد اراده کند ایمان را.

پس نتیجه این می‌شود که کفر و ایمان غیر اختیاری است و عقاب در این‌جا قبیح است.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ